



شماره هجدهم
زمستان ۱۳۹۰
صفحات ۱۹۲-۱۷۱

شاهنامه و دیدگاه سه تن از شارحان

دکتر محمدرضا نصر اصفهانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

فریبا فرخ‌نژاد*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

نوشتار حاضر تأملی است تحلیلی و انتقادی بر بخش نخست از شروع دفتر سوم شاهنامه (داستان سیاوش) در شرح‌های خالقی مطلق، کزازی و جوینی. این نوشتار مقایسه شرح ابیاتی است از این پژوهشگران و معرفی شیوه‌های شروع آنها و احیاناً سهو و لغزش‌هایی که در گزارش متن دچار شده‌اند. به بیان دیگر، کوشیده‌ایم نشان دهیم که ماجرای تفسیر و گزارش شاهنامه ماجرای است پایان‌ناپذیر و پیوسته گام‌های تازه‌ای برای رسیدن به فهم دقیق‌تر ابیات مبهم این اثر گرانسنگ، برداشته می‌شود. در ابیات انتخاب‌شده، سعی کردیم در مواردی که تفسیر سه شارح با یکدیگر اختلاف فراوان دارد، با بهره‌گیری از تحلیل و استناد، شرح و تفسیر برتر، برگزیده و ارائه شود. در این مختصر پاره‌ای از نقدهای شروع معتبر شاهنامه، به لحاظ جامعیت و مطرح بودن در محافل دانشگاهی، به‌ویژه شرح اندیشمندان و عالمانه استاد خالقی مطلق آمده‌است.

واژگان کلیدی: شاهنامه، شرح، نقد، مقایسه تحلیلی

*f.farokhnezhad@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤول:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۲/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۷/۱۱

۱- مقدمه

در ایران پس از اسلام با آنکه اغلب دین بر ملیت برتری داشته‌است، اما هرگز شاهنامه مورد بی‌توجهی واقع نشده‌است. به گفته عبدالقیوم قویم، اگر شاهنامه از لحاظ روح حماسی، زنده نگه‌داشتن افتخارات ملی، تکنیک داستان‌پردازی و پالودگی زبان مایه مباحثات است، از جهت سخن‌آرایی نیز ابهت و شکوه‌مندی خویش را دارد. مهارت فردوسی در آن است که حتی آرایش‌های ساده و ابتدایی را چنان با هنرمندی افاده می‌کند که تأثیر آن بر ذوق خواننده فروغی می‌بخشد (نک. قویم، ۱۳۷۴: ۹۶-۹۲).

شاهنامه به علت جایگاه والایی که در زبان و ادب فارسی دارد، از قرن نوزدهم به صورت تخصصی مورد توجه شرق‌شناسان و علاقه‌مندان آثار ماندگار زبان فارسی در خارج از کشور قرار گرفت. در ایران نیز در یکصد سال اخیر نهضتی برای پژوهش، شناسایی و معرفی این کتاب شکل گرفته‌است (نک. دوستخواه، ۱۳۷۸: ۳). نقطه آغاز این نهضت را می‌توان سال ۱۳۱۳ شمسی دانست که بیشتر شاهنامه‌پژوهان داخلی و خارجی در کنار آرامگاه فردوسی گرد آمدند و به بیان دیدگاه‌ها و نظرات خود پرداختند. از آن زمان کمتر مجله و انتشاراتی را می‌توان یافت که مقاله یا کتابی درباره فردوسی و شاهنامه به چاپ نرسانده باشد. در کتابشناسی فردوسی، تألیف ایرج افشار، ۴۱۸ نسخه تاریخ‌دار و بی‌تاریخ از شاهنامه فهرست شده که نمایانگر اقبال و توجه فراوان به این اثر گرانسنگ از دیرباز تا کنون است (نک. افشار، ۱۳۸۲: ۲۶۵-۲۱۲).

شاهنامه به‌منزله بزرگ‌ترین حماسه اساطیری، پهلوانی و تاریخی ایران و یکی از کامل‌ترین حماسه‌های جهان است. این اثر از جهت معنوی نیز درخور اهمیت است. آنچه در زمینه‌های مختلفی چون تهذیب اخلاق، توحید و ستایش خداوند، نعت و ستایش پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، اهمیت دانش، خرد و سخنوری، آداب معاشرت، آیین کشورداری، عدل و داد، جبر و اختیار، بی‌اعتباری دنیا و... در این کتاب وجود دارد، نمایانگر لایه‌ها و ابعاد مختلف شاهنامه، افزون بر اهمیت ملی و حماسی آن است.

از آنجاکه شروح شاهنامه دارای نواقص و کاستی‌هایی است و خوانندگان اغلب همه گزارش‌های ارائه‌شده را بدون تأمل و دقت می‌پذیرند، پژوهشی که بتواند تا حد امکان، این کاستی‌ها و کم‌دقتی‌ها را آشکار نماید، لازم به نظر می‌رسد.

در این پژوهش سه شرح از شروح شاهنامه که هم کامل‌ترند و هم اعتبار دانشگاهی بیشتری دارند، انتخاب شدند و دیدگاه آنها دربارهٔ معنی ۲۶ بیت از دفتر سوم شاهنامه بررسی شده‌است. این شروح عبارتند از: ۱- شرح جلال خالقی مطلق با عنوان «یادداشت‌های شاهنامه» که در سه مجلد فراهم آمده و تنها به ابیات پیچیده پرداخته است؛ ۲- شرح عزیزالله جوینی که در این پژوهش از جلد چهارم آن استفاده شده‌است؛ ۳- *نامهٔ باستان* اثر میرجلال الدین کزازی که جلد سوم آن استفاده شده‌است. شرح خالقی مطلق در حقیقت شرح کلمات، اصطلاحات و ابیات پیچیده‌ای است که به شیوهٔ اسنادی - لغت‌نامه‌ای و تا حدی تاریخی بررسی شده‌اند؛ شرح جوینی تلفیقی است از ذوقیات و مستندات واژگانی و لغت‌نامه‌ای، و شرح کزازی بر تعبیر ذوقی و تحقیقات ریشه‌شناختی تکیه دارد.

۲- معرفی شروح

۲-۱- یادداشت‌های شاهنامه

این کتاب در سه دفتر تنظیم شده و شامل شرح شاهنامهٔ خالقی مطلق است که در سال ۱۳۸۰ (۲۰۰۱ میلادی) در نیویورک به چاپ رسید و احسان یارشاطر مقدمه‌ای بر آن نگاشت (خالقی مطلق، ۱۳۸۰). از ویژگی‌های این شرح می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شرح لغات، اصطلاحات و نکات دستوری ابیات، علت ترجیح ضبط یا قرائتی بر ضبط یا قرائت دیگر، دلایل الحاقی بودن برخی ابیات، ذکر معادل‌های برخی از لغات در پهلوی، نقل شواهد از سایر متون برای روشن شدن معنی واژه‌ها و یا معنی ابیات، نقد و بررسی نظرات برخی از شاهنامه‌پژوهان داخلی و خارجی، بحث‌هایی در مورد اساطیر و داستان‌های شاهنامه و مقایسهٔ آنها با روایات مشابه در منابع دیگر.

در ابتدای کتاب نیز کتابنامه‌ای آمده که شامل دو بخش است: ۱- نوشته‌های کهن (فارسی و عربی)؛ ۲- پژوهش‌های نوین به زبان فارسی (کتاب‌ها، رساله‌ها، مقاله‌ها). در بخش دوم تنها از آثاری نام برده شده که به مسائل تصحیح متن و شرح واژه‌ها و ابیات و معرفی دستنویس‌های شاهنامه پرداخته‌اند. در این یادداشت‌ها اشتباهات چاپی دفترهای تصحیح‌شده نیز یادآوری و اصلاح شده‌است. در پایان کتاب نیز واژه‌نامه‌ای آمده که به

قول مؤلف (همان: ۱۳)، فهرستی از واژه‌ها، ترکیبات و اصطلاحات نسبتاً مهم‌تر یا دشوارتر و یا کمیاب‌تر در دو دفتر نخست است.

۲-۲- نامه باستان

این مجموعه ده‌جلدی تألیف دکتر میرجلال‌الدین کزازی است که با استفاده از شاهنامه چاپ مسکو و ژول مول و نیز دست‌نویس فلورانس (به تاریخ ۶۱۴ هـ) که پایه اصلی و نخستین ویرایش متن بوده است - و دست‌نویس کناره طفرنامه حمدالله مستوفی (مورخ ۸۰۷ هـ)، تا حدودی به تصحیح متن نیز پرداخته است. در این مجموعه، علاوه بر شرح لغات و ابیات، مواردی چون ریشه‌شناسی لغات، توضیحات و نکات اساطیری به‌ویژه درباره شخصیت‌های شاهنامه، بهره‌گیری از منابع اصیل تاریخی و جغرافیایی، و اشاره به نکات بلاغی نیز به چشم می‌خورد. در بخش «فرهنگ واژگان» پایان کتاب نیز فهرست کلماتی ارائه شده است که از لحاظ ریشه‌شناسی بررسی شده‌اند.

۲-۳- شاهنامه عزیزالله جوینی

این شرح آغازگر شاهنامه‌گزاری - جدای از گزیده‌ها، شاهنامه‌گزاری به نثر و خلاصه‌ها - در ایران است (آیدنلو، ۱۳۸۰: ۵۰). شارح در ابتدای هر جلد فهرستی از ابیاتی که بیشتر مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند، به دست می‌دهد و پس از آن داستان‌ها و مطالب را به صورت نثر می‌آورد. در این شرح نسخه فلورانس مبنای کار قرار گرفته است. شاید در برخی موارد شارح بیش از اندازه به ضبط این دست‌نویس اعتماد کرده است. گاهی نیز ضبط نسخه فلورانس با ضبط چاپ‌های مسکو و خالقی مطلق مقایسه می‌شود و در بیشتر موارد از ترجمه بنداری به‌عنوان شاهدی برای ضبط و یا معنی مورد نظر استفاده شده است. از دیگر ویژگی‌های این شرح بیان و نقد و بررسی نظرات سایر شارحان و صاحب‌نظران در مورد برخی از ابیات و نیز آوردن «فهرست لغات و ترکیبات» و «فهرست اعلام» در پایان هر جلد است. از عیوب این شرح می‌توان به کم‌دقتی‌های شارح در گزارش برخی از ابیات اشاره کرد.

۳- نقد و بررسی معانی ابیات

۱- پس از پیشنهاد سودابه به شاه برای فرستادن سیاوش به شبستان، سیاوش با این پیشنهاد مخالفت می‌کند، اما درنهایت چون قصد نافرمانی از پدر یا شاه را ندارد، بر خلاف میل باطنی خود پیشنهاد را می‌پذیرد و با خود چنین می‌گوید:

سیاوش چنین گفت کز بامداد بیایم کنم هرچه او کرد یاد
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۲۶۶)

در یادداشت‌های شاهنامه، ذیل این بیت چنین آمده‌است: «اگر به پیروی از ف [نسخه فلورانس، مورخ ۶۱۴] و دو دستنویس دیگر، گفت را بپذیریم، معنی بیت چنین می‌شود: سیاوش گفت بامداد می‌آیم و هرچه او گفت یاد می‌کنم (می‌گویم)، که معنی درستی ندارد. بلکه چنان‌که در متن ما آمده‌است: بامداد می‌آیم و هرچه او (سوداوه) یاد کرد (گفت) انجام می‌دهم» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۵۷۶).

کزازی منظور از «او» را کاووس می‌داند و بیت را چنین معنی می‌کند: «سیاوش می‌گوید که بامدادان باز خواهد آمد و هرچه را کاووس گفته‌است، به انجام خواهد رسانید. "او" را نمی‌توان به سودابه بازگرداند، زیرا آشکارا سخنی از خواست رودابه به دیدار سیاوش و آنچه در این باره یاد کرده‌است، در متن نرفته‌است» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۲۱۱).

در شرح کزازی «رودابه» که سهواً به جای سودابه آمده‌است، باید اصلاح شود. همچنین بهتر است در این بیت، «او» به «کاووس» بازگردد، نه سودابه. بنابراین نظر کزازی مناسب‌تر است.

۲- بعد از ملاقات سیاوش و سودابه در شبستان، کیکاووس نظر سودابه را دربارهٔ سیاوش و شخصیت و منش و رفتار او، جويا می‌شود و از سودابه دربارهٔ فرزند می‌پرسد:

پسند تو آمد؟ خردمند هست؟ از آواز دور، از ز دیدن بهست
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۲۱۰)

خالقی بیت را چنین معنی می‌کند: «آواز یعنی سخن مردم و در دهان مردم افتادن. می‌گوید: اگر سیاوش به رخسار زیباست، از سخن مردم دور باد!» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۵۷۹).

جویی در شرح این بیت می‌نویسد: «آواز: آوازه، شهرت (از واژه‌نامک). کیکاووس پرسید: آنچه از دور شنیده بودی خوب است؟ و یا اکنون که وی را می‌بینی؟ و این بیت

به گونه‌ای با این بیت در رستم و اسفندیار ارتباط دارد که رستم به زال درباره اسفندیار گوید (نبرد اندیشه‌ها، ب ۵۲۲):

دیدن فزون آمد از آگهی همی تافت ازو فرّ شاهنشهی
(نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۱۸۴)

کزازی در این باره می‌نویسد: «آیا او از آنچه بدان آوازه یافته‌است و درباره وی گفته می‌شود دور و بی‌بهره است، یا، به‌وارونگی، به هنگام دیدن و آشنایی به دیدار و رو در روی، بهتر از آوازه است و از آنچه مردم درباره او می‌گویند. همین ساختار معنایی را در سخنی که رستم پس از دیدار اسفندیار با زال می‌گوید، می‌توانیم یافت:

به دیدن، فزون آمد از آگهی همی تافت زو فرّ شاهنشهی
(کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۲۱۸)

تعبیر جوینی بهتر است. معنی بیت چنین می‌شود که انسان دورادور آوازه و شهرت او را بشنود بهتر است یا از نزدیک او را ببیند؟ تمثیل عربی «و تسمعُ بالمعیدی اخیّرُ من أن تراه»، مثل فارسی «آواز دهل از دور خوش است!» و دو مثل «شنیدن کی بود مانند دیدن» و «لیسَ الخیرُ کالمعاینه» نیز این معنی را تأیید می‌کنند. در چاپ مسکو (فردوسی، ۱۹۶۵: ۳/۲۱۶) مصراع دوم به صورت «از آواز به گر ز دیدن بهست» آمده که آن نیز مناسب می‌نماید.

۳- پس از اینکه سودابه سیاوش را متهم به خیانت می‌نماید و به‌دروغ او را سبب سقط جنین خود معرفی می‌کند، کیکاووس با خویشتن می‌اندیشد:

نگه کرد باید بدین در نخست گویایی دهد دل چو گردد درست
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۳۶۱)

در یادداشت‌های خالقی معنی بیت بالا چنین است: «چو یعنی چگونه، چطور: در این کار باید نخست تأمل و بررسی کرد تا دل گواهی دهد که راه حل آن چگونه است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۵۸۶).

جوینی آورده‌است: «کیکاووس گفت: من باید نخست، خود بدی را نگاه کنم، ببینم چگونه است. پس اگر درستی آن ثابت شود، دل به آن گواهی خواهد داد» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۲۱۱).

به جای «در» در *نامه باستان* «بر» آمده است: «درست در معنی مسلّم و بی چند و چون به کار رفته است. پس، نخست باید در این رخداد بد اندیشید؛ آنگاه که راستی آشکار و محقق شد، دل گواهی خواهد داد که چه می باید کرد» (کزازی، ۱۳۸۷؛ ۳/ ۲۵۰).
معنی مصراع دوم می تواند چنین باشد: آنگاه که تأمل و پژوهش کامل گردد، دل نیز گواهی خواهد داد. پس توجیه شارحان مبنی بر روشن شدن امر در معنای «درست» در اولویت قرار نمی گیرد، و «درست» به مصراع نخست بازمی گردد؛ یعنی: چون تأمل در موضوع تمام و کامل گردد.

۴- بعد از طرح اتهام علیه سیاوش در مورد سقط دو کودک سودابه، کیکاووس از منجمان کمک می گیرد تا درستی و نادرستی سخنان همسر و فرزند را مشخص کنند. سرانجام ستاره شناسان به کاووس می گویند که «دو کودک ز پشت کس دیگرند» و نشانی های مادر واقعی آنها را به شاه می دهند. کاووس این موضوع را نزد خود پنهان می دارد تا اینکه دوباره سودابه از شاه دادخواهی می کند و از مُردن فرزندانش بی تابی می نماید. کاووس به او می گوید:

بدو گفت شاه ای زن آرام گیر همه مُنکر امروز فرجام گیر
(فردوسی، ۱۳۷۰؛ ۲/ ۴۲۱)

در *یادداشت های شاهنامه* آمده است: «نگارنده مُنکر می خواند و منکر را فرجام گرفتن یعنی به ادعاهای بی پایه پایان دادن، ولی شاید دیگران مُنکر بخوانند: فقط امروز را منکر، بلکه به پایان کار نیز بیاندهش!» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰؛ ۵۹۱).

جوینی در ردّ نظر خالقی می نویسد: «کلمه منکر در *شاهنامه* چندان مناسب نیست و بنده آن را منگر از نگرستن گرفتم و معنی چنین می شود: شاه گفت ای زن آرام بگیر و فغان و فریاد مکن. تو همه اش به امروز نگاه مکن که من خاموش هستم و چیزی نمی گویم، بلکه به پایان کار بنگر که چگونه خواهد شد» (فردوسی، ۱۳۸۴؛ ۴/ ۲۲۳).

کزازی نیز «منگر» خوانده است: «کاووس، به آهنگ آرام کرد سودابه، او را می گوید که در اندیشه آینده و فرجام کار باشد و اکنون را ننگرد» (کزازی، ۱۳۸۷؛ ۳/ ۲۶۲).

گرچه ضبط خالقی نیز موجه می نماید، ولی تفسیر و توجیه جوینی بهتر است، زیرا واژه «منکر» از واژه های *شاهنامه* نیست. در چاپ مسکو بیت این گونه ضبط شده است:

بدو گفت: ای زن تو آرام گیر
چه گویی سخن‌های نادلپذیر
(فردوسی، ۱۹۶۵: ۳/۴۲۹)

۵- سیاوش به سلامت از آتش می‌گذرد و بی‌گناهی او اثبات می‌شود. کاووس به‌رغم علاقه‌ای که به سودابه دارد، فرمان کشتن او را صادر می‌کند، ولی غمگین و ناخشنود است. سیاوش با دیدن حال شاه، چون می‌داند بعد از مرگ سودابه، شاه پشیمان خواهد شد و قطعاً او را مسؤول این کار خواهد دانست، از شاه می‌خواهد که سودابه را ببخشد. شاه نیز که منتظر چنین بهانه و فرصتی است تا گناه او را ببخشد، به سیاوش می‌گوید:

سیاوخش را گفت: بخشیدمش
از آن پس که خون ریختن دیدمش
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۵۴۴)

خالقی بیت را این‌گونه تفسیر می‌کند: «از آن پس، یعنی با آنکه، با وجود آنکه. خون ریختن یعنی قصد به جان کسی کردن. دیدن یعنی مشاهده کردن ← یقین حاصل نمودن: از گناه او در گذشتم، با آنکه بر من یقین حاصل شد که قصد جان [تو را] داشت» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۵۹۹).

جوینی در این مورد آورده‌است: «شاه به سیاوش گفت: از پس آنکه فرمان دادم تا خون سودابه ریخته شود، اکنون به خواهش تو از وی در گذشتم». (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۲۴۶).

کزازی «دیدن» را در اینجا به معنی «شایسته دانستن و برنهادن و مقرر داشتن» می‌داند (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۲۸۳).

«دیدن» در اینجا می‌تواند به معنی «صلاح دیدن و روا دانستن» باشد، لذا نظر کزازی بهتر می‌نماید. یعنی شاه به سیاوش گفت که سودابه را بخشیدم، گرچه پیشتر صلاح می‌دیدم که خون او ریخته شود.

۶- پس از بخشش سودابه و محبت دوباره کاووس به او، سودابه به فکر توطئه علیه سیاوش می‌افتد:

بدان تا شود با سیاوخش بد
بدان سان که از گوهر او سزد
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۵۵۰)

خالقی مرجع «او» را «کاووس» می‌داند و معتقد است: «نویسش بد به‌جای او نیز محتمل است و شاید هم بهتر» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۰۰).

جوینی بیت را این گونه معنی می‌کند: «... از آن روی که دل وی [کاووس] را از سیاوش بگرداند و با وی بد شود، سودابه این کار را آن چنان که سزاوار گوهر و نژاد وی بود، انجام می‌داد» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۲۴۷).

«او» در اینجا بهتر است به «سودابه» بازگردد. لذا نظر جوینی مناسب‌تر است. معنی بیت اینکه: سودابه بدان سبب چنین اقدامی کرد که کاووس با سیاوش بد شود، اقدام ناشایستی که شایسته گوهر و ذات بد او بود.

۷- افراسیاب خوابی هولناک می‌بیند و با فریاد و خروش بیدار می‌شود. گرسیوز به محض مطلع شدن، از او می‌خواهد که خوابش را تعریف کند. افراسیاب که از شدت ترس بر زمین افتاده‌است، از برادر می‌خواهد که فعلاً چیزی از او نپرسد تا اندکی آرام یابد و به او می‌گوید:

بدان تا خرد بازیابم یکی به بر گیر و سخم بدار اندکی
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۷۰۹)

خالقی «یکی» را قید تأکید و به معنی «یکسر و تمام» دانسته‌است (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۰۸) و کزازی به معنی «لختی و اندکی» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۳۰۶). هر دو تعبیر موجه است، اما تعبیر «اندکی و لختی» مناسب‌تر می‌نماید. در لغت‌نامه دهخدا نیز، معنای «یکسر و تمام» برای «یکی» ذکر نشده‌است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷). معنی بیت چنین می‌شود: برای آنکه لختی هوش و قرارم را بازیابم، مرا در آغوش بگیر و لحظاتی سخت به خود بفشار.

۸- یکی از موبدان در تعبیر خواب افراسیاب به او می‌گوید سپاهی گران از ایران به فرماندهی سیاوش، خواهد آمد تا بوم و بر ما را ویران کند و اگر شاه (افراسیاب) با او بجنگد، جهان تیره و تار خواهد شد. او ادامه می‌دهد:

ز ترکان نماند کسی پارسا غمی گردد از جنگ او پادشا
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۷۵۳)

در یادداشت‌های شاهنامه آمده‌است: «رسم بر این بود که در جنگ، مردم غیرسپاهی چون کشاورزان و مردان دین و زنان و کودکان و پیران از آسیب برکنار بمانند. از این‌رو، در مصراع مورد گفتگوی ما می‌گوید: ایرانیان چنان کشتاری از ترکان خواهند کرد که

مردم پارسا، یعنی مردان خدا نیز از شمشیر آنان امان نخواهند یافت. نوشین (واژه‌نامک، ص ۱۰۰) پارسا را در بیت ۷۵۳ و در بیتی که ما بدان بازگشت دادیم، "پارسی، ایرانی" معنی کرده و سپس افزوده‌است: "این واژه به این معنی در فرهنگ ولف و لغت شهنامه عبدالقادر نیامده‌است". ولی پارسا بدان معنی که نوشین گرفته در شاهنامه نیامده‌است و همه‌جا به معنی "پاکدامن، پرهیزکار، مرد خدا" است و نظر او نتیجه دریافت نادرست از آن دو بیت شاهنامه است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۱۱).

جوینی می‌نویسد: «استاد مینوی در داستان سیاوش (ص ۴۵) گوید: "ب ۷۶۲: پارسا را در این بیت و بیت دیگری که در جنگ بزرگ ص ۲۵۸ ج ۵ مسکو آمده‌است، بنداری در ترجمه خود به معنی سالم فهمیده، و ولف آن را دلیر و پاک و خالص معنی کرده‌است" (پایان). ضمناً مرحوم نوشین در واژه‌نامک، پارسا را بدون قرینه و دلیل، در این بیت متن - ز ترکان نماند کسی پارسا - پارسی و ایرانی معنی کرده که مراد از آن سیاوش است...". لیکن «پارسا» در همین بیت و نیز در متن مسکو... به معنی سالم و تندرست است و در موارد دیگر به معنی پرهیزگار» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۲۸۴).

کزازی معتقد است: «پارسا ریختی است از پارسی و در همان معنی به کار رفته‌است... از پارسا، نخست، با مجاز خاص و عام، ایرانی و سپس با مجاز عام و خاص، سیاوش خواسته شده‌است... این مرد پارسی کسی را از ترکان زنده نخواهد نهاد» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۳۱۳).

به‌رغم متانت تفسیر خالقی، لحاظ «پارسا» به معنی «ایرانی» و «پارسی» با فضای داستان و اندیشه‌ها و دغدغه‌های فردوسی سازگارتر است. لذا معنی بیت چنین است: لشکریان ایرانی هیچ ترکی را زنده نخواهد گذاشت و دل افراسیاب از این جنگ و عاقبت بد آن، به درد خواهد آمد. تعبیر پارسایان به معنی ایرانیان در شعر حافظ نیز آمده‌است:

تازیان را غم احوال گرانباران نیست پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
(حافظ، ۱۳۸۰: ۲۸۳)

۹- افراسیاب پس از شنیدن تعبیر خواب خود از موبدان، برای جلوگیری از وقوع جنگ و سرانجام بدی که آنان پیش‌بینی کرده‌اند، گرسیوز را برای دادن هدایا و آشتی با سیاوش به نزد او می‌فرستد. سیاوش با دیدن گرسیوز برمی‌خیزد و از او به گرمی استقبال می‌کند:

سیاوش وُرا دید بر پای خواست بخندید بسیار و پوزش بخواست
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۸۲۲)

در یادداشتهای شاهنامه، معنی مصراع دوم این گونه است: «(به سبب جنگ و ستیزی که پیش از آن میان آنها در گرفته بود) پوزش خواست» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۱۴). کزازی می‌نویسد: «پوزش خواستن کنایه‌ای ایما می‌تواند بود از خوشامد گفتن و میهمان را گرمی داشتن. هنوز نیز در ایران، میزبان از میهمان پوزش می‌خواهد که پای رنجه داشته‌است و به سرای وی رفته‌است. بنداری نیز آن را به "بزرگ داشتن" برگردانیده‌است» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۳۲۳).

گرچه تعبیر خالقی به‌طور مطلق مناسب‌تر است، اما چون در ابیات پیش و پس سخنی از جنگ نرفته‌است، پوزش خواستن در معنای مورد نظر کزازی که بخشی از تعارفات معمول است، مناسب‌تر می‌نماید. معنی بیت چنین می‌شود: سیاوش چون گرسیوز را دید، به احترام او از جای برخاست و با روی خوش اظهار شادمانی کرد و از اینکه موجب زحمت شده، بسیار پوزش خواست.

۱۰- بعد از اینکه سیاوش پیام صلح افراسیاب را از گرسیوز می‌شنود، به رستم می‌گوید صد جنگجو از پیوستگان افراسیاب را به‌عنوان گروگان انتخاب کند تا افراسیاب با فرستادن آنها نزد سیاوش به او اطمینان دهد که حيله‌ای در کار نیست. پس از آن سیاوش تصمیم خود را به گرسیوز اعلام می‌دارد و گرسیوز فوراً سواری به نزد افراسیاب می‌فرستد و ماجرا را بازگو می‌کند:

چو گفت فرستاده بشنید شاه
 فراوان بیچید و گم کرد راه
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۸۶۸)

خالقی «راه گم کردن» را به معنی «از راه و روش درست بیرون رفتن» انگاشته‌است (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۱۷) و جوینی بیت را این گونه معنی می‌کند: «چون افراسیاب پیام را شنید، بسیار اندوهگین گردید و ندانست که چه باید بکند» (فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/ ۳۰۴)؛ کزازی هم «راه گم کردن» را به معنی «سرگشته و حیران شدن» می‌داند (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۳۲۹). تفسیر کزازی بهتر می‌نماید، چون معنای مصراع دوم بدین گونه سامان‌مندتر است: «چون افراسیاب پیام سیاوش را شنید، از خشم به خود پیچید و حیران و سرگشته ماند که چه باید بکند». اندوهگین شدن در مقام قدرت جایی ندارد. از راه و روش درست بیرون شدن نیز معنای تربیتی گمراه‌شدن است که با زمینه‌های ذهنی امروز سازگارتر می‌نماید. بنابراین حیران ماندن و سرگشتگی افراسیاب در این مقام مناسب‌تر است.

۱۱- سیاوش دعوت افراسیاب را برای رفتن به ترکستان و دست‌کشیدن از جنگ می‌پذیرد. هفته‌ای بعد از آمدن او، افراسیاب به او پیشنهاد چوگان‌بازی می‌دهد. سیاوش خاضعانه می‌گوید که خود را شایسته هم‌آوردی با افراسیاب نمی‌بیند و افراسیاب چنین پاسخ می‌دهد:

به جان و سر شاه کاوس - گفت -
که با من تو باشی هم‌آورد و جفت
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱/۲: ۱۳۳۸)

در شرح این بیت در *یادداشت‌های شاهنامه* چنین آمده‌است: «اگر متن درست باشد، با کسی جفت بودن یعنی با او هم‌تا بودن، ولی در این صورت سوگند دادن سیاوش به سر و جان کاووس محلی ندارد. از این‌رو، شاید چنان‌که در چند تا از دست‌نویس‌ها آمده‌است، حرف عطف پیش از آن زائد باشد و هم‌آورد جفت با پیش افتادن مضاف‌الیه بر مضاف به معنی "یار و مقابل در بازی، رقیب در بازی" به کار رفته‌است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۳۹).

جوینی بیت را چنین شرح می‌کند: «هم‌آورد (هم + آورد): هم‌نبرد، هم‌پایه در جنگ با کسی (از *واژه‌نامه*). افراسیاب پاسخ داد که به جان و سر کیکاووس سوگند می‌خورم که جز تو کسی هم‌آورد من در کارزار نیست» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۳۸۷).
در *نامه باستان* معنی بیت این‌گونه آمده‌است: «افراسیاب سیاوش را به جان و سر کاووس شاه سوگند می‌دهد که هنر خویش را پدیدار کند» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۳۸۴).
قسم خوردن افراسیاب به جان و سر کیکاوس که دشمن اوست، چندان وجهی ندارد؛ لذا باید افراسیاب سیاوش را به جان و سر پدرش یعنی کاووس قسم داده باشد. ضمناً معنی مصراع دوم در *نامه باستان* چندان موجه نیست. معنی بیت چنین است: تو را ای سیاوش به جان و سر پدرت، کیکاوس، قسم می‌دهم که تنها تو می‌توانی هم‌آورد و رقیبی شایسته در بازی با من باشی.

۱۲- بعد از چوگان‌بازی و هنرنمایی سیاوش، افراسیاب به سیاوش می‌گوید شنیده‌ام در تیر و کمان هم‌آورد و نظیری نداری. سیاوش که این سخن را می‌شنود، کمان شاهانه خود را از ترکش بیرون می‌کشد. افراسیاب کمان سیاوش را می‌گیرد تا امتحان کند که آیا می‌تواند آن را به زه کند یا نه. او نخست آن را به گرسبوز می‌دهد تا به زه کند، ولی

چون گرسیوز موفق نمی‌شود، کمان را از او می‌گیرد و خود آن را به زه می‌کند، سپس می‌گوید:

مرا نیز گاه جوانی کمان
چنین بود و اکنون دگر شد گمان
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۱۳۸۷)

در یادداشت‌های شاهنامه آمده است: «دگر شد گمان، گویا یعنی "آن خیالات (ایام جوانی) تغییر کرد، یادش بخیر". نویسنش زمان در ل ادست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن، مورخ [۶۷۵] معنی را ساده‌تر می‌رساند، ولی گمان نمی‌رود که اصلی باشد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۴۲).

جوینی آورده است: «برای من هم در جوانی چنین کمانی بود که آن را زه می‌کردم، لیکن اکنون کار به گونه‌ای دیگر شده است» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۳۹۶).

در چاپ مسکو و کزازی به جای «گمان»، «زمان» آمده است. کزازی در این باره می‌نویسد: «در ف [نسخه فلورانس، مورخ ۶۱۴] و ظ [برنوشته‌ای که در کناره ظفرنامه نوشته شده است، مورخ ۸۰۷]، به جای زمان، گمان آمده است که آن هم ناساز و بی‌راه می‌نماید. [معنی چنین است:] من نیز، در روزگار جوانی، کمانی این چنین سخت و ستوار داشتم، اما اینک زمان دگرگون شده است و گذر سالیان مرا فرسوده است و بیش، این گونه کمان را به کار نمی‌برم» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۳۹۱).

افراسیاب کمان را از گرسیوز می‌گیرد و به زه می‌کند و می‌گوید: من نیز در جوانی چنین کمانی داشتم، ولی اکنون تصورات و ذهنیات من درباره نیرو و توان جوانی‌ام تغییر یافته است. گرچه ضبط و تفسیر خالقی موجه است، ضبط مسکو و تعبیر کزازی به متن و فضای بحث نزدیک‌تر است. تعبیر جوینی که «اکنون کار به گونه‌ای دیگر شده» مبهم است و چندان موجه به نظر نمی‌رسد.

۱۳- پیران از جانب سیاوش، فریگیس را از پدرش افراسیاب خواستگاری می‌کند. افراسیاب به او می‌گوید که قبلاً در این باره از موبدان و ستاره‌شناسان پرسش کرده است و آنها گفته‌اند که از این دو فرد نژاده و اصیل، فرزندی به دنیا خواهد آمد که جهان را می‌گیرد و ابتدا از توران و تاج و تخت من آغاز می‌کند. پس:

ز کاووس و از تخم افراسیاب
چو آتش بود تیز با موج آب
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۱۴۹۴)

در یادداشت‌های شاهنامه، ذیل این بیت چنین آمده‌است: «با به جای واو عطف است. کسی که از تخم کاووس و افراسیاب به وجود آید، دارای چنان نیروی (ویرانگی) است که آتش فروزان و موج آب توأمان دارند» (خالقی، مطلق، ۱۳۸۰: ۶۴۸).

کزازی می‌نویسد: «پیوند سیاوش و فریگیس، در ناسازی و ناشدنی‌بودن، به آمیختگی آتش تیز با موج آب مانند شده‌است که بی‌گمان مایهٔ نابودی آتش خواهد شد» (کزازی، ۱۳۸۷: ۴۰۴/۳).

هر دو نظر قابل توجه است، اما به‌نظر می‌رسد نظر کزازی مناسب‌تر باشد، چون تقابل و تضاد آتش سوزان و موج آب چنان آشکار است که کمتر ذهنی متوجه نیروی ویرانگر توأمان آن دو می‌شود. در چاپ مسکو به جای «با»، «یا» آمده‌است که به‌نظر می‌رسد مناسب‌تر از ضبط خالقی باشد.

۱۴- افراسیاب در ادامهٔ اظهاراتش در مخالفت با ازدواج سیاوش با فریگیس، به پیران می‌گوید:

چرا بر گمان زهر باید چشید
دم مار خیره نباید گزید
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۴۹۶/۲)

جوینی «گزید» را «گزید» به معنی «آزار رسانیدن و زدن» می‌خواند (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۴۲۰). قطعاً خوانش جوینی نسبت به ضبط خالقی برتر است؛ یعنی چرا از سر گستاخی باید دم مار را گاز گرفت یا آزار رساند که موجب نیش زدن آن شود.

۱۵- پیران پس از بازدید از سیاوش‌گرد (شهری که سیاوش آن را بنا کرد)، به شگفت می‌آید و بعد از بازگشت به قلمرو خود (ختن)، به شادی به شبستان خود می‌رود و به همسرش گلشهر می‌گوید:

به گلشهر گفت: آنک خرم‌بهشت،
چو خورشید بر کاخ فرخ‌سروش،
ندید و نداند که رضوان چه کشت،
نشیند به آیین و با فرّ و هوش،
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۷۱۷-۱۷۱۶/۲)

در شرح این دو بیت، در یادداشت‌های شاهنامه آمده‌است: «در اینجا کاخ فرخ‌سروش کنایه از آسمان است. "به آیین" یعنی بر وجه مطلوب و پسندیده. پیران به زنش گلشهر گفت که هرکس بهشت خرم را ندیده و نداند که فرشتهٔ نگهبان بهشت چه کاشته و

پرورنده‌است، بامدادن که خورشید با آیین و فرّ و هوش از چکاد کوه سرزند و بر آسمان نشینند، ...» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۵۹).

جوینی معتقد است: «در معنی بیت متن، بهتر است که ما آن را به بیت بعد مربوط ندانیم، چنان که دکتر خالقی با گذاشتن ویرگول جلو رضوان چه کشت این کار را کرده‌است. بگوییم که پیران به گلشهر گفت: اگر کسی که نه بهشت را دیده و نه هم می‌داند که نگهبان و خازن بهشت چه هنری به کار بسته و چه گل‌ها و درختان زیبایی در آن کاشته‌است (او چه می‌داند که سیاوش چه کار شگفت‌انگیزی کرده و چه شهر زیبایی ساخته و پرداخته‌است!). سپس پیران می‌افزاید که سیاوش در زیبایی چون فرشته‌ای همایون است که در کاخ بر تخت با شکوه و فرّ ایزدی نشسته و مانند خورشید می‌درخشد (که بیت ۱۷۶۰ [۱۷۱۹ از متن خالقی] در متن ما این معنی را تأیید می‌کند)» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴ / ۴۶۲-۴۶۱).

در نامه باستان آمده‌است: «خرّم بهشت استعاره آشکار است از سیاوش‌گرد و گاه فرّخ‌سروش کنایه ایماست از آسمان که اورنگ سروش دانسته شده‌است. سیاوش با تشبیهی آشکار، به خورشید مانند آمده‌است... از دیگر سوی، می‌توان جمله را بدین‌سان نیز خواند: "چو خورشید بر گاه، فرّخ‌سروش"؛ بدین‌گونه، فرّخ‌سروش استعاره‌ای آشکار از سیاوش خواهد بود که در شکوه و والایی بدین فرشته بزرگ و فرهمند مانند شده‌است. در بیت ۱۷۲۱ [بیت ۱۷۳۰ از متن خالقی] نیز سیاوش سروش پنداشته آمده‌است» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳ / ۴۲۳).

تفسیر خالقی وجه چندان‌ی ندارد و به نظر می‌رسد معنای بیت بدین‌گونه باشد: «پیران به گلشهر گفت رضوان یا موگّل بهشت نیز چنین بهشت خجسته‌ای (سیاوش‌گرد) را تاکنون ندیده‌است، پس سیاوش بر تخت، به فرشته‌ای مبارک می‌ماند که با شکوه و فرّ و آیین نشسته‌است». بنابراین وجه توجیه و تفسیر جوینی بهتر است و توجیه خالقی مبنی بر سرزدن خورشید با آیین و شکوه از چکاد کوه و نشستن بر آسمان، چندان جایی ندارد.

۱۶- پیران به گلشهر پیشنهاد می‌کند که به سیاوش‌گرد برود و آنجا را از نزدیک ببیند؛ و ضمن تعریف و تمجید از آن شهر، به او می‌گوید:

خداوند آن شهر نیکوترست
تو گفتی فروزنده خاورست
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۷۱۹/۲)

خالقی «خاور» را در اینجا به معنی «مغرب» می‌داند (خالقی، مطلق، ۱۳۸۰: ۶۵۹) و جوینی به معنی «مشرق» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۴۶۲). کزازی نیز «فروزنده خاور» را کنایه از خورشید دانسته‌است (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۴۲۳). ایرج وامقی (۱۳۶۰: ۵۵-۴۶) معتقد است «خاور» در بخش پهلوانی شاهنامه، به معنی «مشرق» است. لذا نظر جوینی در اینجا مناسب‌تر است. فروزنده خاور یعنی روشنی‌بخش مشرق یا خورشید؛ و این عبارت با حضور سیاوش در سیاوش‌گرد و شهری در ترکستان و ماوراءالنهر سازگارتر است.

۱۷- افراسیاب پس از شنیدن وصف سیاوش‌گرد از پیران، گرسیوز را با هدایای بسیار برای دیدن سیاوش و فریگیس به آنجا می‌فرستد. سیاوش به خاطر آمدن گرسیوز جشنی ترتیب می‌دهد:

نوازنده رود با می‌گسار
بیامد بر تخت گوهرنگار
ز نالیدن رود و چنگ و سرود
به شادی همی‌داد دل را درود
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۷۶۹-۱۷۶۸/۲)

خالقی در شرح بیت دوم می‌نویسد: «فعل مفرد آمده‌است برای فاعل غیرمذکور نامعین جمع: به سبب نغمه‌ای که از رود و چنگ و سرود برمی‌خاست، دل‌ها را به شادی پیام می‌دادند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۶۲).

جوینی «نوازندگان» را فاعل می‌داند: «آن نوازندگان از نوای رود و سرود به دل‌ها درود شادی دادند» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۴۷۳).

کزازی «می‌گسار» را نهاد جمله می‌داند: «نهاد، می‌گسار است که در بیت پیشین از او سخن رفته‌است: می‌گسار از نالیدن رود و چنگ و از سرود خویش، دل را به شادی درود می‌گفت و می‌نواخت» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۴۲۹).

آیدنلو (۱۳۸۲: ۷۰) نیز فاعل بیت را «نوازنده رود» در بیت نخست می‌داند. شاید بتوان فاعل جمله را «نوازنده رود» انگاشت، بنابراین معنای جوینی نزدیک‌تر و معنای آیدنلو صحیح‌تر است و دریافت کزازی بعید به نظر می‌رسد.

۱۸- بعد از چوگان‌بازی سیاوش و گرسیوز در سیاووش‌گرد، گرسیوز از سیاوش می‌خواهد که هنر خود را به ترکان نشان دهد:

به نوک سِنان، گر به تیر و کمان
زمین آورد تیرگی (!) یک زمان
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۱۷۷۹-۱۷۷۷)

جوینی آورده‌است: «دکتر خالقی (ج ۲، ص ۳۲۳، ب ۱۷۷۹) همان متن فلورانس است، لیکن جلو "تیرگی" این علامت (!) را که نشانهٔ مشکوک و نامفهوم بودن آن به شمار می‌آید، گذاشته است... از ظاهر امر پیداست که بیت هیچ عیبی ندارد و گرسیوز می‌گوید: تو با کرّ و فرّ خود که در میدان به کار می‌بری و با نوک سنان و تیر و کمان حمله می‌کنی، سبب می‌شود تا زمین از گرد و غبار تیره‌گون گردد» (زمین تیرگی آورد؛ زمین تیره و تار خواهد شد)» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/ ۴۷۵).

کزازی نیز بیت را با همان ضبط خالقی، چنین معنی می‌کند: «گرسیوز از سیاوش می‌خواهد که با یکی از دو جنگ ابزار، نیزه یا کمان، هنر خویش را نشان بدهد و زمین را از تاخت و تاز و شور و شرار و هنرنمایی تیره گرداند» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۴۳۰).
تعبیر جوینی و کزازی موجه می‌نماید؛ یعنی با ضبط «تیرگی» نیز بیت معنا می‌دهد.

۱۹- گرسیوز پس از بازگشت از سیاووش‌گرد، نزد افراسیاب می‌رود و از سیاوش بدگویی می‌کند و هر زمان شاه را علیه او برمی‌انگیزد. افراسیاب بعد از مدتی، درحالی‌که از بدگویی‌های گرسیوز دلش پر از کین سیاوش شده‌است، به گرسیوز دستور می‌دهد تا به نزد سیاوش برود و به او بگوید:

بپرسی و گویی کز آن جشنگاه
نخواهی همی‌کرد کس را نگاه
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۱۹۲۸)

خالقی بیت را چنین معنی می‌کند: «بپرس که نمی‌خواهی چندی از جشن‌گرفتن دست بکشی و یادی هم از ما بکنی؟» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۷۳) و جوینی و کزازی «جشنگاه» را کنایه از «سیاووش‌گرد» می‌دانند (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/ ۵۰۲ و کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۴۴۵). به نظر می‌رسد نظر جوینی و کزازی مناسب‌تر است، زیرا «جشنگاه» به معنی محل جشن و مهمانی است و با اوصاف سیاووش‌گرد سازگارتر است.

۲۰- سیاوش پس از شنیدن سخنان گرسیوز، به او دلداری می‌دهد:

کنون با تو آیم به درگاه اوی
درخشان کنم تیره‌گون ماه اوی
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۱۹۹۱)

خالقی «ماه» را کنایه از «بخت» می‌داند (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۷۶) و کزازی آن را استعاره از «روی» دانسته و می‌نویسد: «درخشش روی کنایه‌ای است ایما از شادمانی و مهربانی و تیرگی آن از خشم و اندوه و بی‌مهری» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۴۵۰). تعبیر کزازی مناسب‌تر و موجه‌تر است، به‌ویژه که سخن از خشم و اندوه افراسیاب است و خشم و اندوه در چهره نمایان می‌شود. یعنی سیاوش به گرسیوز می‌گوید: من با تو به آستان افراسیاب خواهم آمد و چهرهٔ اندوهناک او را با رفع سوء تفاهم، شاد و درخشان خواهم کرد.

۲۱- گرسیوز سیاوش را از آمدن به نزد افراسیاب باز می‌دارد و از او می‌خواهد که جواب نامهٔ افراسیاب را بنویسد و او (گرسیوز) را به‌عنوان پایمرد به نزد افراسیاب فرستد تا آتش خشم شاه را فرونشاند و در صورت آرام نشدن او، فرستاده‌ای را به نزد سیاوش روانه کند و او را از اوضاع باخبر سازد تا بتواند به جایی دیگر پناه برد. گرسیوز به سیاوش می‌گوید:

صدویست دارند از ایدر به چین
همان سبیدوچل به ایران‌زمین
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۲۰۳۶-۲۰۳۵)

جیحونی (فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۰۰۷) و کزازی (۱۳۸۷: ۳/ ۲۰۳۸) به جای «دارند»، «فرسنگ» ضبط کرده‌اند. در هشت نسخهٔ دیگر (نک. فردوسی، ۱۳۷۰: پاورقی ۳۳۹) نیز «فرسنگ» آمده‌است که بهتر از ضبط «دارند» به نظر می‌رسد. ضبط جیحونی (فردوسی، ۱۳۸۴: ۲/ ۲۰۹۱) نیز همانند ضبط خالقی است.

۲۲- سیاوش پس از شنیدن سخنان گرسیوز و پذیرش پیشنهاد او (فرستادن گرسیوز به عنوان پایمرد)، درصدد پاسخ نامهٔ افراسیاب برمی‌آید:

دبیر پژوهنده را پیش خواند
سَخْن‌های آگنده را برفشاند
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۲۰۴۳)

خالقی در مورد «آگنده» می‌نویسد: «آگنده در اینجا یعنی پُر، انباشته» — پرمغز: سخنان پرمغز را بیان کرد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۸۰).

جوینی می‌نویسد: «سخنان بسیار که در دلش گرد شده بود، یک‌به‌یک بازگفت تا بنویسد» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۵۲۳).

در *نامه باستان* معنی بیت این‌گونه است: «سیاوش سخنانی را که در دل نهفته و آکنده بود بر زبان راند، تا دبیر آنها را در نامه بنویسد» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۴۵۵).
تعبیر «پرمغز» وجهی ندارد، زیرا مصراع دوم اشاره به سخنانی دارد که دل سیاوش را پر و برای او غم و اندوه ایجاد کرده‌است. هنوز نیز اصطلاح «دل پُر داشتن» به معنی «غم و شکوه بسیار داشتن» به کار می‌رود.

۲۳- گرسیوز پس از بازگشت از سیاوش‌گرد، به دیدار افراسیاب می‌رود و به‌دروغ به او می‌گوید که سیاوش به استقبال او (گرسیوز) نیامده و نامه شاه را نخوانده و او را به شهرش دعوت نکرده‌است؛ همچنین سپاهیان از سایر کشور به نزد او رفته‌اند و او قصد جنگ با افراسیاب را دارد. افراسیاب با شنیدن این سخنان چنین واکنشی دارد:

به گرسیوز از خشم پاسخ نداد دلش گشت پُر ز آتش و سر چو باد
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۲۰۶۹)

خالقی «باد» را کنایه از «غرور و نخوت» و «آتش» را کنایه از «خشم» می‌داند (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۸۲).

جوینی در شرح بیت چنین آورده‌است: «سر چو باد؛ مجازاً به معنی سرعت و شتاب است (تغث نامه). گوید: افراسیاب از خشمی که داشت به گرسیوز پاسخ نداد، زیرا دلش از کینه چون آتش و سرش پرشتاب گردیده بود» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۵۲۷).

در *نامه باستان* آمده‌است: «سر، با تشبیه رسا، در گردانی و آسیمگی به باد مانند آمده‌است که همواره در گردش است و دمی آرامی و ایستایی ندارد. آتش استعاره از رنج و تاب درون است» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۵۴۸).

تعبیر «غرور و نخوت» وجه چندانی ندارد و مناسبت حیرت و شتاب، بیشتر است. لذا معنی مصراع چنین است: دلش از آتش کینه و خشم پر شد و سرش چونان باد دچار حیرت و شتاب گردید.

۲۴- به سبب توطئه گرسیوز و برانگیختن افراسیاب علیه سیاوش، افراسیاب به سیاوش‌گرد لشکرکشی می‌کند. سیاوش و افرادش در حال رفتن از شهرند که افراسیاب

به آنها می‌رسد و چون سیاوش را با لباس جنگ می‌بیند، گفته‌های گرسیوز را درست می‌پندارد و دستور جنگ با ایرانیان را صادر می‌کند. ایرانیان نیز بی‌درنگ شروع به جنگ می‌کنند، در حالی که با خود می‌اندیشند:

کنون خیره- گفتند- ما را کُشند
 نباید که بر خاک تنها کشند
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۲۱۶۲)

در یادداشت‌های شاهنامه آمده‌است: «به او گفتند: ما را اکنون بی‌سبب خواهند کشت، ولی نباید ما تنها کشته شویم، بلکه آنها را نیز با خود به خاک می‌کشیم» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۸۸).

جوینی می‌نویسد: «ایرانیان گفتند: اکنون که ما را بی‌جهت و بی‌گناه خواهند کشت، پس نباید بمانیم و دست بر روی دست نهیم تا تن‌های ما را بر روی زمین به این سو و آن سو بکشند» (نک. فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/ ۵۴۵).

در نامه باستان نیز این‌گونه آمده‌است: «تورانیان ما را به گستاخی خواهند کشت و روا نیست که تن‌های بی‌جانمان را بر خاک بکشند و ما را بدین‌سان خوار بدارند» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۴۶۷).

معنی خالقی از مصراع دوم، با ضبط ایشان متفاوت است، و معنی جوینی و کزازی بهتر است؛ چون «تن‌ها» به معنی «جسم‌ها» به کار رفته‌است و نقش قیدی ندارد.

۲۵- پس از کشته شدن سیاوش به دست گروهی زره، فریگیس با فریاد و خروش شروع به نفرین افراسیاب می‌کند. با شنیدن صدای او، افراسیاب به گرسیوز دستور می‌دهد که او را موی‌کشان به کوی آورند و بزنند:

زندش همی چوب تا تخم کین
 بریزد برین بوم از ایران زمین
 (فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/ ۲۳۰۵)

در یادداشت‌های شاهنامه آمده‌است: «او را چوب زنند تا سقط جنین کند که تخم کین خواهی سیاوش (یعنی کیخسرو) سپس تر از ایران برنخیزد، بلکه هم‌اکنون بر زمین توران بریزد و نابود گردد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۶۹۹). در نامه باستان نیز آمده‌است: «افراسیاب می‌فرماید که فریگیس را که از سیاوش فرزندی در زهدان دارد، از مشکوی به‌در آورند و آنچنانش چوب بزنند که کودک خویش را که تخم کین است و یادگار از ایران زمین، افگانه (سقط) کند» (کزازی، ۱۳۸۷: ۳/ ۴۸۲).

به‌رغم موّجه بودن هر دو تعبیر، تفسیر خالقی سازگارتر است و معنی بیت چنین می‌شود: «دستور داد تا فرنگیس را چوب بزند تا فرزندش که تخم کین خواهی سیاوش خواهد شد، سقط شود و این نسل کینه ایرانی در توران زمین دفن گردد». در چاپ مسکو و جیحونی، مصراع دوم به‌صورت «بریزد برین بوم توران زمین» آمده‌است که مناسب‌تر از ضبط خالقی می‌نماید.

۲۶- چون پیران از اوضاع فریگیس مطلع می‌شود، فوراً خود را به درگاه افراسیاب می‌رساند و به روزبانان دستور می‌دهد فرمان کشتن او را به تعویق بیاندازند. سپس غمگین و دردمند نزد افراسیاب می‌رود و به او می‌گوید:

چرا بر دلت چیره شد خیره دیو؟
ببرد از رختِ شرم گیهان خدیو
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۲/۲۳۴۵)

خالقی (۱۳۸۰: ۷۰۱) و جوینی (فردوسی، ۱۳۸۴: ۴/۵۷۷) «خیره» را به معنی «بیهوده» می‌گیرند و کزازی به معنی «سرکش، نافرمان، بی‌آزم» (۱۳۸۷: ۳/۴۸۶). «خیره» در اینجا صفت «دیو» و به معنی «سرکش و گستاخ» است، بنابراین بی‌تردید تعبیر کزازی مناسب‌تر و با فضای بیت سازگارتر است. معنی بیت نیز چنین می‌شود: «چرا اهریمن گستاخ و سرکش بر دلت تسلط پیدا کرد و شرم از خداوند جهان را از چهره تو زدود».

۴- نتیجه‌گیری

هریک از سه شارح شاهنامه، پاره‌ای از ابیات مبهم را رازگشایی کرده و به فهم آن نزدیک شده‌اند، اما هنوز بخش‌های قابل تأملی وجود دارد که هر سه شارح از تفسیر درست آن بازمانده‌اند. بخش‌هایی که می‌تواند خود موضوع تحقیقات و بحث‌های فراوانی درباره شاهنامه باشد. به نظر می‌رسد که با مقایسه انتقادی تفسیر شارحان در این‌گونه موارد، می‌توان به شرح و معنی دقیق‌تر و جامع‌تری دست یافت.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۰)، «مقدمه‌ای بر شاهنامه‌گزاری»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال پنجم، شماره ۴۶ و ۴۷، صص ۵۷-۵۰.
- _____ (۱۳۸۲)، «ملاحظات در باب یادداشت‌های شاهنامه ۱»، نامه ایران باستان، سال سوم، شماره ۲، صص ۷۱-۳۹.
- افشار، ایرج (۱۳۸۲)، کتاب‌شناسی شاهنامه، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۰)، دیوان حافظ، براساس نسخه غنی - قزوینی، به کوشش رضا کاکایی دهکردی، تهران: ققنوس.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰)، یادداشت‌های شاهنامه، نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۸)، «متن‌شناسی شاهنامه»، مجله کلک، شماره ۱۰۷، صص ۱۲-۳.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۰)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، تهران: روزبهان.
- _____ (۱۹۶۵)، شاهنامه، تصحیح او. اسمیرنوا، زیر نظر عبدالحسین نوشین، ج ۳، مسکو، افست تهران: انتشارات دانش.
- _____ (۱۳۸۰)، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، ج ۱، اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- _____ (۱۳۸۴)، شاهنامه، تصحیح و شرح عزیزالله جوینی، ج ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- قویم، عبدالقیوم (۱۳۷۴)، «سخن‌آرایی در شاهنامه»، نمیرم/از این پس که من زنده‌ام، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران: دانشگاه تهران، صص ۹۷-۹۱.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۷)، نامه باستان، ج ۳، تهران: سمت.
- وامقی، ایرج (۱۳۶۰)، «چهار جهت اصلی در شاهنامه»، مجله چیستا، سال اول، شماره ۱، صص ۴۶-۵۵.